

بازخوانی متون تاریخی استشهادنامه میرزا مهدی خان منشی استرآبادی

معرفی محله‌ها و گذرهای استرآباد در دوره افشاریه



محدثه سادات میرحسینی*

محمود اخوان مهدوی**

چکیده

میرزا مهدی خان منشی استرآبادی، ادیب سده ۱۲ق و مورخ دربار نادرشاه افشار، صاحب دو کتاب مشهور «دره نادره» و «تاریخ جهانگشای نادری»، به واسطه‌ی تکلف در پیچیدگی نگارش و نثر مصنوعی که دارد، زبان‌زد خاص و عام است. علاوه بر دو کتاب مذکور اثر دیگری نیز به نام «منشآت» یا «انشاء الدُرر» از وی برجای مانده که هم به لحاظ برخورداری از کیفیت ادبی و هم به لحاظ محتوای تاریخی بسیار حایز اهمیت است. منشآت میرزا مهدی خان که سال‌ها سرمشق و الگوی منشیان و ارباب ترسل بوده، تاکنون به صورت کامل و مستقل و با استفاده از شیوه‌های اصولی تصحیح متون، تصحیح و منتشر نشده است. این کتاب شامل متونی در ارتباط با تاریخ شهر استرآباد است؛ که یکی از آن متون، پاسخ ادبی میرزا مهدی خان به استشهاد شخصی استرآبادی است که اسب خود را گم کرده و حاکم استرآباد به او وعده داده یا اسب او را پیدا کند و یا عوض اسب را بدهد، اما ظاهراً به وعده‌ی خود عمل نکرده و میرزا مهدی خان به عنوان کسی که شاهد صدور این وعده از جانب حاکم استرآباد بوده، به نگارش این متن اقدام کرده است. در این متن علاوه بر وجود فنون ادبی بی‌نظیر و اوج بلاغت در نگارش، یک ویژگی منحصر به فرد وجود دارد و آن درج نام تعدادی از محله‌ها و گذرهای شهر استرآباد در دوره‌ی افشاریه، است. برخی اسامی مندرج در متن هم‌اکنون نیز رایج و متداول هستند، اما تعدادی از آنها امروزه منسوخ شده و تنها در برخی از اسناد تاریخی محفوظ مانده‌اند.

* کارشناس ارشد
مرمت ابنیه و
یافته‌های تاریخی
** کارشناس
مرکز اسناد تاریخی
مؤسسه فرهنگی
میرداماد

واژگان کلیدی:

میرزا مهدی خان منشی، منشآت، شهر استرآباد، محلات استرآباد، استشهاد، اسب



مقدمه

محمد مهدی ابن محمد نصیر استرآبادی که برخی پسوند «هزار جریبی» (هزار جریبی استرآبادی / استرآبادی هزار جریبی) و برخی نیز پسوند «نوری مازندرانی» را به نسب او افزوده‌اند. در منابع تاریخی از وی با نام‌های «میرزاهدی خان منشی»، «میرزاهدی خان نادری»، «میرزاهدی خان منشی نادری»، «میرزاهدی خان منشی استرآبادی»، «میرزاهدی خان شاملو استرآبادی»، «میرزاهدی خان کوبک»، «میرزاهدی خان کوبکی استرآبادی»، «میرزاهدی خان اعتمادالدوله»، «میرزاهدی خان منشی الممالک» یاد شده است، اما آنچه که خود صراحتاً در دیباچه‌ی کتاب تاریخ جهانگشای نادری، در معرفی خود آورده؛ «محمد مهدی ابن محمد نصیر استرآبادی» است. وی از ادبا و مورخین سده‌ی ۱۲ق است که محل تولد او را شهر استرآباد و برخی روستای باباگلبن از توابع استرآباد (روستای باغ گلبن کنونی در شرق شهر گرگان) دانسته‌اند. وی در جوانی برای ادامه تحصیل به اصفهان رفت و پس از تکمیل تحصیلات، - به قولی - در دربار شاه سلطان حسین صفوی به منصب «ریاست بیوتات خاصه» دست یافت! در دربار نادرشاه افشار نیز ابتدا منصب «منشی الممالکی» و سپس «وقایع‌نگاری» داشته و گویا مجدداً به منصب «منشی الممالکی» و «ریاست دارالانشاء نادری» منصوب می‌شود. میرزاهدی خان به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی تسلط کامل داشته و بیشتر شهرتش به خاطر نگارش دو کتاب «دره نادره» و «تاریخ جهانگشای نادری» در ثبت کشورگشائی‌های نادرشاه افشار است. آثار دیگری نیز از میرزاهدی خان برجای مانده که از آن جمله می‌توان به فرهنگ ترکی به فارسی «سنگ‌لاخ»، «دیوان اشعار» و «منشآت» اشاره کرد. البته آثار دیگری را نیز به وی نسبت داده‌اند که یا متنی از آن آثار موجود نیست و یا چندان موثق نیستند.

از شرح زندگانی میرزاهدی خان اطلاعات دقیق و روشنی در دست نیست؛ چنان‌که نه تنها تاریخ تولد میرزا مهدی خان نامعلوم است، بلکه تاریخ دقیق و محل فوت و مدفن او نیز به درستی مشخص نیست. منابع تاریخی، تاریخ فوت او را از حدود سال ۱۱۷۵ تا بعد از ۱۱۸۳ق دانسته و محل وفات و مدفن او را نیز در شهر تبریز یا حوالی آن می‌دانند. البته در سال‌های اخیر گروهی از پژوهشگران محلی دهقان، مدفن میرزا را گورستان دهقان اصفهان دانسته و سنگ قبر شکسته و ناخوانایی را نیز به او منسوب کرده‌اند! که به احتمال زیاد این انتساب ریشه در فرهنگ شفاهی مردم دهقان دارد!

به هر صورت، با پذیرش این بازه‌ی ۸ تا ۱۰ ساله، به عنوان تاریخ وفات میرزاهدی خان و با توجه به این‌که ظاهراً به مرگ طبیعی و بر اثر کهولت سن در گذشته است، وی باید در اواخر سده‌ی ۱۱ق (حدود ۱۰۸۰ تا ۱۱۰۰ق) در حوالی شهر استرآباد تولد یافته باشد. زندگی و احوال میرزاهدی خان استرآبادی چنان مبهم است که سبب شده برخی او را از نوادگان خواجه

۱ - برخی پژوهشگران معتقدند انتساب تخلص شعری «کوبک» به میرزاهدی خان منشی استرآبادی، اشتباه بوده و این اشتباه از تشابه اسمی وی با «میرزاهدی کوبک ابن میرزا یوسف تبریزی» نشأت گرفته است. اما دکتر سید جعفر شهیدی در مقدمه تصحیح کتاب «دره نادره» به تفصیل و تأکید میرزاهدی کوبک را همان میرزاهدی منشی استرآبادی دانسته است.



نصیرالدین طوسی، برخی از نسل اسپهبدان تبرستان، برخی از نسل خاندان صفوی^۲، برخی از نسل طایفه شاملوی قاجار و برخی از نسل سادات حسینی مرعشی می‌دانند. به همین ترتیب در مورد اخلاف و بازماندگان میرزاهمدی خان نیز ابهاماتی وجود دارد، برخی از مورخان، میرزا احمدخان معتضدالدوله وزیری کرمانشاهی (۱۳۰۰ - ۱۲۴۸خ) را از نوادگان میرزاهمدی منشی دانسته و نسبت او با میرزا مهدی خان را این‌گونه ترسیم کرده‌اند: میرزا احمد، پسر میرزا ابوالقاسم وزیر، پسر میرزاباقر مستوفی، پسر میرزا احمد مستوفی، پسر میرزا بزرگ وزیر، پسر میرزا مهدی استرآبادی! برخی دیگر، محمدعلی خان تربیت تبریزی (۱۳۱۸ - ۱۲۵۶خ) را نیز از نوادگان میرزاهمدی منشی دانسته و در نحوه انتساب او چنین نوشته‌اند: «محمدعلی تربیت، پسر میرزاصادق، پسر میرزاجواد، پسر میرزا علی‌اکبر، پسر میرزاهمدی خان وزیر و منشی نادر». هم‌چنین برخی داریوش صفوت شیرازی (۱۳۹۲ - ۱۳۰۷خ)، موسیقی‌دان معاصر ایرانی، را بدین ترتیب: «داریوش صفوت، پسر علی‌اصغر، پسر میرزا آقاخان صفوت‌الملک، پسر میرزا مهدی (محمدعلی) حکیم الهی، پسر میرزا عبدالله اشیک آقاسی‌باشی، پسر میرزاهمدی منشی، نوه میرزا مهدی استرآبادی وزیر نادرشاه» دانسته‌اند. برخی نیز، گروهی از سادات مرعشی دهاقان اصفهان را از نوادگان میرزاهمدی خان استرآبادی و نام محله عطاآباد دهاقان را برگرفته از نام عطاء... خان حسینی مرعشی، پسر میرزاهمدی خان دانسته‌اند!^۳

در این مقال سر آن نداریم که به شرح زندگانی میرزاهمدی خان استرآبادی و پرده‌برداری از زندگانی پرابهام وی بپردازیم؛ چراکه منابع مختلف و متعدد به این مهم پرداخته و البته به نتیجه‌ای متقن دست نیافته‌اند. لکن نگارندگان بر این باور هستند که برای شناخت بهتر هر شخصیت، ابتدا باید به پژوهش و ژرف‌اندیشی در آثار آن شخصیت - با در نظر گرفتن شرایط تاریخی زمان تولید اثر - پرداخت.

یکی از آثار مهم و ارزشمند میرزاهمدی خان استرآبادی که یقیناً در شناخت بهتر او، دانش و بینش او و تاریخ زمان او مؤثر است، مجموعه‌ی انشاءها و نامه‌نگاری‌های اوست که نسخه‌های متعددی از آن با نام‌های «منشآت میرزاهمدی خان منشی»، «انشاء الدرر» و «بیاض امام‌قلی میرزا»^۴ در کتابخانه‌های سراسر جهان وجود دارد.

تاکنون بخش‌هایی از منشآت میرزاهمدی خان به شکل‌های مختلف چاپ و منتشر شده است، اما هیچ‌گاه متن کامل آن با شیوه‌های استاندارد و اصولی تصحیح متون تاریخی، تصحیح و منتشر نشده است. لذا از این جهت می‌توان گفت متن کتاب منشآت میرزاهمدی خان منشی استرآبادی با وجود

۲ - چنان‌که نام کامل او را «نظام‌الدین محمد، حاج حسین صفوی، مشهور به میرزا مهدی» از نسل خاندان صفوی و متولد استرآباد، دانسته‌اند. (اشرفیان، زک و م.ر. آرونوا، دولت نادرشاه. ترجمه حمید امین. تهران: شبگیر، ج دوم، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۵)

۳ - با توجه به این‌که در این مقاله قصد ارائه‌ی زندگی‌نامه میرزاهمدی خان نبود و تنها در باب مقدمه، معرفی مختصری ارائه شد، که نکته‌ی جدیدی هم نداشت، لذا نگارندگان مقاله در این بخش بیشتر به محفوظات ذهنی خود مراجعه کرده و از ارائه‌ی رفرنس خودداری نموده‌اند.

۴ - ظاهراً میرزاهمدی خان، کتاب منشآت خود را به امام‌قلی میرزا، پسر نادرشاه، تقدیم کرده و خطبه به نام او نوشته است، به همین دلیل برخی نسخه‌های منشآت وی به نام «بیاض امام‌قلی میرزا» شهرت یافته‌اند.



غناى ادبى و تاريخى - به‌ويژه ادبيات و تاريخ دوره افشاريه - مورد بى‌توجهى قرار گرفته است. هر چند اغلب نسخه‌هاى موجود از منشآت ميرزاهدى خان، معشوش و مغلوط و مشوش هستند، اما با اين حال كثرت و تعدد نسخه‌ها، امكان مقابله‌ى متن و دستيابى به متنى به‌دور از غلط و نقصان را فراهم مى‌نمايد. در بين عناوين نامه‌ها و مراسلات موجود در منشآت ميرزاهدى خان، تعدادى مراسله وجود دارد كه يا مرتبط با شهر استرآباد است، يا مرتبط با شخصيتى استرآبادى و يا اين‌كه به شناخت بهتر خود ميرزاهدى خان كمك مى‌كند. لذا در صورت توفيق، از ميان مجموعه مراسلات منشآت ميرزاهدى خان، مراسلاتى كه در ارتباط با تاريخ استرآباد يا زندگى خود ميرزاهدى خان است، در اين فصلنامه درج و شرح خواهند شد.

در ادامه ابتدا عين متن مراسله‌اى سراسر آميخته به فنون ادبى و شامل نام برخى گذرها و محله‌هاى شهر استرآباد در دوره‌ى افشاريه، خواهد آمد و سپس نكاتى از اين مراسله شرح داده خواهد شد. لازم به ذكر است، باتوجه به آن‌كه متن ارائه شده، محصول مقابله‌ى يازده نسخه‌ى دست‌نويس از منشآت مذكور است و هر كدام در بخش‌هاى داراى نواقص و غلط‌هاى جدى بوده‌اند، لذا هيچ كدام از نسخه‌ها اساس قرار داده نشده و هرآن‌چه كه درست‌تر به‌نظر آمده، استخراج و درج شده است.

متن پيش‌رو براساس مقابله‌ى يازده نسخه از مجموع ۲۲ نسخه منشآت، به شماره‌هاى ۹۵ - ۷۶ - ۸۳۰۳ - ۸۹۹۰ - ۹۵۳۱ - ۱۱۵۶۰ - ۱۵۰۸۰ - ۱۵۲۵۵ - ۱۵۸۵۹ - ۱۶۳۱۵ موجود در كتابخانه مجلس شورى اسلامى، تدوين و تصحيح شده است.

[شهادت‌نامه ميرزاهدى خان منشى خطاب به حاكم استرآباد در باب مفقود شدن اسب شخص استرآبادى و يادآورى وعده‌ى حاكم در باب يافتن اسب يا دادن عوض آن]

«شخصى از اهل استرآباد كه اسب خود را گم کرده بود، حاكم وعده داده كه اسب او را پيدا نموده يا اينكه عوض بدهد، بدان سبب استشهاد کرده بود و اين‌جانب شهادت نوشته

پياده‌رو طريق نيازمندی و آبله‌پای وادی محنت‌پسندی محمدهدى استرآبادى بر لوح استشهاد مى‌نگارد كه در روزى از روزها كه كُमित^۵ سبکخيز^۶ گفتگو از هر طرف در جولان و سمند تيزتک^۷ سخن جلوه‌گر ميدان بيان بود، عبور اشغر^۸ گفتار بسرمنزل اين داستان اتفاق افتاد كه ماديان^۹ تندرو تيزدو^{۱۰} حضرت مستشهد كه در ميدان گرد براق^{۱۱} جم^{۱۲} و يحموم^{۱۳} نعمان منذر^{۱۴} بگردش نرسیده

۵ - كُमित: اسب سرخ رنگى كه يال و دم آن سياه باشد.

۶ - سبکخيز: تيزپا، چالاک، تندرو (از صفت‌هاى اسب است).

۷ - سمند تيزتک: اسب تندرو، اسب چالاک و چابک

۸ - اشغر (اشقر): اسب سرخ‌وش

۹ - ماديان: اسب ماده

۱۰ - تندرو و تيزدو: هر دو به معنى تيزتک و بادپا، از صفت‌هاى اسب است.

۱۱ - براق: ۱ - اسب ۲ - اسب تيزرو ۳ - اسب اصيل ۴ - نام مرکوب (اسب) حضرت محمد(ص)

۱۲ - براق جم: كنايه از باد كه تخت سليمان(ع) را مى‌برد

۱۳ - يحموم: ۱ - سياه سير، سياهى، بسيار سياه ۲ - نام چند اسب در تاريخ بوده است؛ از جمله نام اسب حضرت حسين ابن على(ع)، اسب هشام ابن عبدالملك و اسب نعمان ابن منذر (منتهى الارب)

۱۴ - نعمان منذر: نعمان بن منذر (قرن ۷ ميلادى)، آخرين پادشاه سلسله لخمى حيره (در عراق و نزديك كوفه) و پاج‌گذار هرمز، پادشاه ساسانى.



و مهتر^{۱۵} نسیم صبا^{۱۶} در بهار بند^{۱۷} چمن چمیدن^{۱۸} نیله^{۱۹} بنفشه و سمند^{۲۰} سمن و ابلق^{۲۱} گل رعنا و سرخنک^{۲۲} گل سوری، اشهب^{۲۳} گل عنبربو^{۲۴} را نظیر جلوۀ رعنائش ندیده، در این اوقات از طویله مانند لیلی از قبیلۀ مفقودالاثر و معدوم‌الخبر گشته و الحق در عهد خدیو معدلت‌گستری که از عدل شاملش مصداق «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّتِهِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُمْ سُلْطَانًا كَرِيمًا» سمّت ظهور یافته و از فَرَطِ طلع مهرگستر و طالع ذرّه پرورش پرتو بهروزی بر ساحت احوال خراسانیان، به تخصیص اهل آسترآباد تافته، شحنه سیاستش چون مژگان بر در چشم طرفه‌العینی از نگهبانی خانه مردم غافل نگردد و سرهنگ دل‌بیدارش دمی از پاسبانی بخت خفته ضعیفان نیاساید، پهلوان سیاه‌پوش ماه^{۲۵} که شبگرد محلات بروج است از بیم میرشب بازخواستش در راسته بازار فلک به‌غیر سیر آفتاب^{۲۶} نتواند گردید و باباصادق صبح انور که هر روز با تیغ و سپر^{۲۷} از محله میدان افق برطلوعیدی، از خوف عسس احتسابش نفس نتواند کشید، طبل عدالتش بقانونی بلندآوازه است که اشرار نقاره‌چیان جز بغیر حسرت نکشند «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ» و ریاض تمیزش بحدی دم توسن فتنه را گره کرده که یال‌بندان نعل‌بندان که در احداث فساد، نعلشان در آتش بود، جز داغ نعل بر سینه نهند «فَتَكْوَىٰ بِهَا جَبَاهَهُمْ وَجُنُوبَهُمْ وَظُهُورَهُمْ» شاخ دوچنارانی چنان نشکسته، که قد راست تواند کرد؟ «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ» و چل دخترانی چنان زن نگشته که لاف مردی تواند زد «إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ» اگر از اهل سرچشمه فتنه‌جوئی دیده، بنیادشان را بآب رسانیده «ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» و اگر از سنگ‌پلی بیراهی شنیده، پوستشان را به دب‌آغان فرستاده «أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» در ظرف زمان عدلش کاسه‌گرانی را فلک خون در کاسه کرده

- ۱۵ - مهتر: ۱ - بزرگ، رئیس، سرور، پیشوا، کلاتر. ۲ - تیمارگر اسب، نگهبان اسب
 ۱۶ - نسیم صبا: ۱ - باد صبا، باد باختری ۲ - از نام‌هایی است که بر اسب می‌گذارند. ۳ - در اساطیر دینی باد صبا همچون مرکوبی به یاری برخی پیامبران شتافته است.
 ۱۷ - بهار بند: مکان تابستانی که بالای او باز باشد و شبها اسبان در آنجا بندند و این از اهل زبان بتحقیق پیوسته. و در محاوره جایی که اسبان را در موسم بهار در آنجا بندند. (آندراج). طویله بی سقف که در فصل بهار و تابستان چارپایان را در آن بندند. بارند. بهار بند. (فرهنگ فارسی معین)
 ۱۸ - چمیدن: ۱ - با ناز و عشوه راه رفتن با تکبر راه رفتن. ۲ - نوعی از راه رفتن اسب در حالی که آهسته قدم بر می‌دارد. ۳ - تاختن اسب، جولان دادن با اسب
 ۱۹ - نیله: ۱ - عصاره‌ی نیل ۲ - اسب کبود
 ۲۰ - سمند: اسب زرد رنگ، اسب کهر، اسبی که به رنگ قهوه‌ای کمرنگ باشد.
 ۲۱ - ابلق: ۱ - اسب دو رنگ ۲ - اسب سیاه و سفید
 ۲۲ - سرخنک: ۱ - اسب سیاه (تیره رنگ) که سر آن سفید باشد. ۲ - سبزخنک: اسب سبزه (تیره رنگ). ۳ - به قرینه‌ی گل سوری، که رنگ سرخ و آتشی دارد، بنابراین الف: سرخنک، ترکیبی است از سر (مخفف سرخ) و خنک، که از اضداد است و به معانی سیاه رنگ و سفیدرنگ می‌باشد. ب: سرخنک، مخفف سرخ رنگ است، به معنی اسب آتشین رنگ.
 ۲۳ - اشهب: سپیدی که به سیاهی زند، سپید و سیاه آمیخته به هم به طوری که سپیدی بر سیاهی غالب باشد. ۲ - فرس اشهب: اسب سبزخنک، اسب سبزه که کثرت موهای سپید بر کثرت موهای سیاه او غالب باشد.
 ۲۴ - اسامی گل‌های عنبربو، سوری، رعنا، سمن و بنفشه، از جمله نام‌هایی است که به قرابت رنگ، بر روی اسب می‌گذارند و نام اسب نیز محسوب می‌شود.
 ۲۵ - پهلوان سیاه‌پوش ماه: ۱ - اشاره به صورت فلکی «برساووش» یا «حامل الرأس» دارد که به صورت پهلوانی خیالی تصور شده که سر دیوی را در دست دارد.
 ۲۶ - جز یک نسخه که به روشنی نوشته «سیر آفتاب»، در باقی نسخه‌ها نگارش آن به صورت «سر آفتاب» است، بنابراین ممکن است «سیر آفتاب»، «سر آفتاب»، «سیر آفتاب» و یا به قرینه‌ی میرشب، «میر آفتاب» باشد!
 ۲۷ - یک نسخه: به جای «تیغ و سپر» نوشته «تیغ دوسر»



«تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ» در دور حکمرانیش جوانان پای سرو در ترک شرارت بهسریبیر قسم‌ها خورده «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ» سبز مشهدی بنحوی پایمال نگشته که در کل زمین سبز تواند شد «لِيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» کله بزانی را چنان هوای خیالات خام از کله بدر نرفته که ماده فتنه تواند پُخت «فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» یارانی که ابلق پهلوانی^{۲۸} بر گوشه کلاه طراری بند می کردند، این زمان دست بر سر می زنند «أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْمُونَ» و نوجهائی که با حضرت آدم لاف بابائی می زدند، این هنگام در پس پرده مستوری نشسته اند «وَيُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» هر رندی بسان ماشه تفنگ گوشه نشین است و هر لوله تفنگی به چشم او باش میل آتشین، اجامره چون سنبه سر بگریبان کشیده اند و جهال مانند فتیله قنداق پا بدامن پیچیده، اگر از تفنگ صدائی برخیزد، سُرَب در حلقش ریزند و اگر از شاخ تیر و از وتیر^{۲۹} مغزی (تیز مغزی) سرزنند،^{۳۰} از گلویش آویزند، گلوله قالب تهی کرده و باروط از صدا افتاده، چخماق را چنان سر بسنگ نیامده که دیگر هوس دوبرهمزنی نماید و پوده^{۳۱} به نحوی خشک مغزی را از سر بدر نکرده که من بعد شرر شرارت انگیزد، تا پهلوانان تفنگ را دور انداخته اند، دور انداز^{۳۲} اسم بامسمی یافته و تا حریفان نام طپانچه برده اند، رخ از طپانچه [ای] نیلی ساخته،^{۳۳} در عهدش گل گلزار را باغی^{۳۴} نتوان گفت و در زمانش حرف بلند از سرو سهی نتوان شفت. وقوع این امر که پهلوی بر خوارق عادات می زند، جز این وجهی نخواهد داشت^{۳۵} که برق خاطف را دربند و ریخ عاصف را در کمند و نسیم جهنده را در خانه و مرغ پرنده را در آشیانه نگه داشتن، امریست ممتنع، آن بادپای صرصر تک^{۳۶} به اقتضای طبیعت^{۳۷} هم‌رهی باد صبا و شمال نموده، با جناب حضرت مستشهد راه بیوفائی پیموده، فارس فرس فراست و چابکسوار معرکه کیاست، نایب سموالراتب فرمودند که در هر حال به عهده ماست که مادیان مزبور را پیدا نموده، اصل و یا از دادن عوض،^{۳۸} براثت ذمه حاصل کنیم و به مصداق «إِنَّ مَا تَوْعَدُونَ لَأَن تَأْتِيَهُمُ الرَّحْمَةُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» البته زمام بادپای مقصود و عنان یکران موعود از اصطبل انعام عام «إِنَّ كَان فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ» به چنگ تمنای ایشان خواهد رسید و با نیل مرام مرحله پیمای وادی مراد خواهد گردید».

۲۸ - ابلق پهلوانی: پُر دورنگی که عیاران، پهلوانان، سرهنگان، سران غوغا، جوانان شنگ و امثال آنان، به گوشه‌ی کلاه خود نصب می کردند.

۲۹ - در نسخه ۱۵۲۵۵ مجلس «از شاخ تیر و نیزه تیز مغزی...» ثبت شده، در نسخه ۹۵۳۱/۲ «و از شاخ تیزدارو (؟) اگر تیز مغزی سرزنند» ثبت شده، در نسخه ۸۹۹۰/۱۸ مجلس «اگر از شاخ تیزدارو (؟) شیر مغزی سرزنند» ثبت شده، اما در سایر نسخه‌ها چیزی شبیه به «اگر از شاخ تیزدارو...» یا «اگر از شاخ تیزوارو...» یا «اگر از شاخ تیزدارو...» ثبت شده است.

۳۰ - در برخی نسخه‌ها «شیر مغزی» و در برخی «تیز مغزی» آمده که هر دو تقریباً مترادف و به معنای «گستاخی» هستند، اما در قرائتی دیگر می توان این گونه نیز خواند: «اگر از شاخ تیزه دار و تیر مغزی سرزنند»

۳۱ - پوده: ۱ - آتش زنه، محرقة، چاشنی تفنگ ۲ - پوک، پوسیده، میان تهی

۳۲ - دور انداز: ۱ - صفتی است برای سلاح‌هایی که تیر پرتاب می کنند؛ مانند کمان و تفنگ و ۲ - مجاز از تفنگ و کمان و امثال آن ۳ - زباله، هر چیز دور ریختنی

۳۳ - برخی نسخه‌ها، به جای «ساخته»، «شناخته» آورده اند.

۳۴ - باغی: ۱ - منسوب به باغ و بوستان ۲ - باغی، سرکش

۳۵ - برخی نسخه‌ها به جای «نخواهد داشت» نوشته اند «ندارد»

۳۶ - صرصر تک: ۱ - دونده همانند تَنَدَبَاد. ۲ - صفتی است برای اسب ۳ - مجاز از اسب

۳۷ - در برخی نسخه‌ها به جای «طبیعت» واژه‌ی «جنسیت» ثبت شده است.

۳۸ - در بعضی از نسخه‌ها به جای «عوض»، واژه‌ی «غرامت» نوشته شده است.



بررسی و شرح متن

عنوان متن

این استشهادنامه در سه نسخه از نسخه‌های یازده‌گانه فاقد عنوان است، در سه نسخه دیگر عنوان به صورت خلاصه و با مضمون «به طریق استشهاد در باب گم شدن مادیان نوشته» آمده است و در پنج نسخه، عنوان نسبتاً کامل و مانند آنچه که در ابتدای متن آمده، درج شده است.

نام شخصی که اسبش را گم کرده

در هیچ‌یک از نسخه‌های یازده‌گانه - نه در عنوان و نه در متن - نامی از صاحب اسب نیامده است؛ در متن تمامی نسخه‌ها از صاحب اسب با عنوان «حضرت مستشهد» و در عنوان پنج نسخه‌ای که عنوان کامل دارند، با عبارت «شخص استرآبادی» و در یکی از نسخه‌هایی که عنوان مختصر دارند با عبارت «عزیزی»^{۳۹} یاد شده است.

نام پادشاه

در هیچ‌کجا از متن، نامی از نادرشاه نبرده، اما ضمن متن از وی با عبارت «خدایو معدلت گستر» یاد کرده و این چنین آورده است: «در عهد خدیو معدلت گستری که از عدل شاملش مصداق إذا أراد الله برعینته خیراً جعل لهم سلطاناً کریماً سمّت ظهور یافته و از فرط لطعت مهر گستر و طالع ذره پرورش پرتو بهروزی بر ساحت احوال خراسانیان، به تخصیص اهل استرآباد تافته». چنان که از این عبارات مشخص می‌شود؛ پادشاه شخصی را به حکومت خراسان و استرآباد منصوب کرده است.

نام حاکمی که وعده داده

نام حاکم استرآباد نیز در هیچ‌یک از نسخه‌ها نیامده، لکن در عنوان برخی نسخه‌ها تنها واژه‌ی «حاکم»، در عنوان یک نسخه عبارت «حاکم استرآباد»^{۴۰} و در متن تمامی نسخه‌ها از حاکم با عبارات «فارس فرس فراست و چابکسوار معرکه کیاست، نایب سموالمراتب» یاد شده است. البته واژه‌ی نایب در این جا می‌تواند دو معنی داشته باشد: ۱ - حاکم خراسان و استرآباد که نایب پادشاه در خراسان و استرآباد است. ۲ - کسی که به نیابت از حاکم خراسان، بر استرآباد حکومت می‌کند.

نام نویسنده استشهاد

نام نویسنده استشهادنامه (میرزامهدی خان) در عنوان متن، تنها در یک نسخه به صورت «میرزا مهدی خان»^{۴۱} آمده، در ابتدای متن نیز در ۹ نسخه تنها به صورت «محمد مهدی» و در دو نسخه به صورت «محمد مهدی استرآبادی»^{۴۲} آمده است.

تاریخ نگارش استشهادنامه

در هیچ‌یک از نسخه‌ها تاریخ نگارش متن استشهادنامه ذکر نشده است، لکن به قرائنی می‌توان

۳۹ - «در شهادت مادیان عزیزی بحاکم استرآباد مرقوم شده» (نسخه خطی شماره ۱۵۸۵۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی)

۴۰ - نسخه شماره ۱۵۸۵۹ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۴۱ - نسخه شماره ۱۵۲۵۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

۴۲ - نسخه‌های شماره ۱۵۸۵۹ و ۱۵۲۵۵ کتابخانه مجلس شورای اسلامی.



حدود تاریخی آن را حدس زد؛ اگر عبارت «از فرّ طلعت مهرگستر و طالع ذره‌پرورش پرتو بهروزی بر ساحت احوال خراسانیان، به تخصیص اهل استرآباد تافته»، در وصف خود نادر باشد، این متن باید حدوداً بین سال‌های ۱۱۴۲ تا ۱۱۴۸ق بوده باشد، که نادر به منصب سرداری کل و فرمانروایی خراسان و استرآباد منصوب شده است. در این مدت افراد متعددی از سوی نادر به حکومت استرآباد منصوب شده‌اند که از آن جمله می‌توان به محمدزمان‌خان شاملو، الله‌قلی‌خان قاجار، رحیم‌خان گرایلی و... اشاره کرد. هم‌چنین در زمان تشکیل شورای دشت مغان که با تاج‌گذاری نادر همراه بود، محمدقلی‌خان قاجار، از جانب نادر بیگلربیگی استرآباد بوده و پای صورتجلسه دشت مغان را مهر کرده است. از دیگر سو، ذکر نام «باباصادق» در عبارت «باباصادق صبح انور که هر روز با تیغ و سپر از محله میدان افق برطلوعیدی، از خوف عسس احتسابش نفس نتواند کشید» نشان از آن دارد که در آن زمان باباصادق مورد غضب شاه بوده است؛ حال آن‌که می‌دانیم محمدحسن‌خان مدت کوتاهی حدود سال‌های ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ق از جانب نادر به صاحب‌اختیاری ایالت استرآباد گمارده می‌شود و حداقل یک بار در این مدت «باباصادق» را به حکومت شهر استرآباد یا نایب‌الحکومگی خود منصوب می‌کند. بنابراین این استشهدانامه می‌تواند در سال‌های ۵۷ - ۱۱۵۶ق نگارش یافته باشد! البته از آن‌جا که هیچ اطلاعات روشنی از تاریخ استرآباد در این سال‌ها نیست و از حکام نام‌برده نیز در منابع تنها به ذکر نام اکتفاء شده، حتی به درستی نمی‌دانیم این باباصادق چه کسی است؟ آیا در استرآباد سر به شورش برداشته است؟ و آیا اساساً باباصادق شخص مستقلی است، یا لقب یکی از همان حاکمانی است که اسم‌شان به میان آمد و یا شخص دیگری؟! بنابراین با اطلاعات موجود در مورد آن دوره، اظهار نظر دقیق در مورد تاریخ نگارش این استشهدانامه میسر نیست.

فنون ادبی

متن پیش‌رو سراسر آمیخته با فنون ادبی، استعارات و کنایات و تمثیل و تلمیح و ایهام و مانند این هاست. این هاست

برائت استهلال

در ابتدای متن دو عبارت «پیاده‌رو» و «آبله‌پای» برائت استهلال دارد به پیاده بودن و نداشتن اسب. در ادامه نیز التزام به کار بردن اصطلاحات و عبارات مرتبط با اسب و اسب‌داری، اعم از اسامی عام اسب مانند: کمیت، سمند، اشغر، مادیان، نیله، ابلق، سرخنک، اشهب و صفات اسب، مانند: سبکخیز، تیزتک، تندرو، تیزدو، نسیم صبا و نیز اسامی خاص اسب، مانند: براق، یحمووم، نسیم، صبا، بنفشه، سمن، رعنا، سوری و عنبربو، همچنین اصطلاحات مرتبط با اسب، مانند: جولان، گر به گرد نرسیدن، مهتر، بهاربند، چمیدن و طویله، همگی برائت استهلال دارند به موضوع گم شدن و مطالبه‌ی عوض اسب.

صنعت تناسب (مراعات النظیر)

علاوه بر آن‌چه که در ذکر برائت استهلال آمد، واژگان و اصطلاحاتی چون: رایض، توسن، دُم‌گره کردن، یال‌بند، نعل‌بند، نعل، داغ، برق خاطف، ریح عاصف، کمند، نسیم جهنده، مرغ پرنده، بادپای،



صرصر تک، بادصبا، بادشمال، فارس، فرس، چابکسوار، مادیان، زمام، عنان، یکران و اصطبل، مصادیق صنعت ادبی تناسب هستند.

علاوه بر آن، واژگانی که دلالت بر اسامی انواع گل‌ها دارند، مانند: (بنفشه، سمن، رعنا، سوری و عنبری)، یا واژگان مترادف با نور و تابش نور، چون: (فرّ، طلعت، مهر، پرتو و تافته)، یا هم‌چنین واژگان مرتبط با چشم (مژگان، چشم، طرفه‌العین، بیدار و خفته)، یا مناصب حکومتی (شحنه، سرهنگ، پهلوان سیاه‌پوش، شبگرد، میرشب، عسس و حکمرانی)، و نیز برخی اعمال مربوط به مناصب حکومتی، شامل حراست و مجازات، مانند: (سیاست، نگهبانی، پاسبانی، بازخواست، فلک، احتساب، حدّ، دُم‌گره کردن، داغ بر سینه نهادن و...)، یا اصطلاحات نجومی مانند: (پهلوان سیاه‌پوش، ماه، بروج، فلک، آفتاب، باباصداق، صبح انور، افق، برطلوعیدی، ریاض^{۳۳} و...)، اصطلاحات مرتبط به ساختار شهری، مانند: (ماه^{۳۴}، محلات، بروج، راسته، بازار، راسته‌بازار و...)، اصطلاحات موسیقی، مانند: (طبل، قانون، بلندآوازه، نقاره‌چیان، نغیر و...)، هم‌چنین (عدالت، قانون)، (شاخ و چنار)، (دختر و زن)، (زن و مرد)، (سر و بنیاد)، (چشمه و آب)، (پُل و راه)، (پوست و دَبَاغ)، (ظرف، کاسه و کاسه‌گر)، (جوان و پیر)، (پا و سر)، (پایمال شدن و سبز شدن)، (کَلّه‌پز و کَلّه)، (کَلّه‌پز، خام و پُخت)، (یاران، پهلوان، طَزار، نوچه، بابا و رند)، (در پرده مستوری نشستن، گوشه‌نشینی، سر به‌گریبان کشیدن و پا به‌دامن پیچیدن)، (میل آتشین به چشم کشیدن، سُرَب در حلق ریختن، از گلو آویختن، سر به‌سنگ آوردن و رُخ از طپانچه نیلی ساختن)، (ماشه، لوله، سنبه، فتیله، قنّاق، تفنگ، سُرَب، شاخ تیر، و تیر، گلوله، باروط، چخماق، پوده، دورانداز و طپانچه)، (گُل، گلزار، باغی و سرو سَهی)

صنعت ادبی ایهام

در تفسیر متن پیش‌رو می‌توان انواع ایهام (دومعنایی) را در واژگان یافت، لکن برای نمونه به ذکر چند مورد مختصر اکتفا می‌شود: پهلوان سیاه‌پوش: ۱ - پهلوان پهلوانان ۲ - گزمه و نگهبان شبگرد ۳ - صورت فلکی برساووش (حامل الرأس) ۴ - صفتی برای ماه (قمر). بروج: ۱ - دژها، قلعه‌ها، کوشک‌ها، شهرها ۲ - صورت فلکی، دسته‌ای از ستارگان ۳ - منازل آفتاب ۴ - جمع برج به معنی ماه، سی روز شمسی یا قمری. میرشب: ۱ - متصدی و مسؤول نگهبانی شهر در شب‌هنگام، داروغه‌ی شب ۲ - کنایه از ماه. بازخواست: ۱ - مطالبه، وصول طلب، بازپس گرفتن ۲ - مؤاخذه، تعزیر. راسته: ۱ - رسته، بازار، صف دکان‌ها ۲ - قیل و قال ۳ - نظام و آرایش. بازار: ۱ - راسته، محل دادوستد، مجموعه‌ای از دکان‌ها ۲ - نیرنگ، فریب ۳ - محکمه، دادگاه، دیوانخانه ۴ - میدان، محفل، محلّ اجتماع ۵ - پیشامد ۶ - بیهودگی ۷ - ارزش و اعتبار. فلک: ۱ - آسمان، سپهر، چرخ گردون ۲ - سرنوشت، بخت، تقدیر ۳ - ضلالت، گمراهی ۴ - حکم مجازات ۵ - آلتی که گناهکاران را با آن تنبیه کنند. سیر آفتاب: ۱ - تأثیر آفتاب، اثر گذاشتن آفتاب، ۲ - گردش خورشید، گردیدن خورشید، اجازه عبور از جانب آفتاب. قانون: ۱

۳۳ - معانی متعددی دارد که یکی از آن‌ها نام ستاره‌ای است.

۳۴ - با در نظر گرفتن معنی فارسی آن که شهر است، ایهام مستور دارد.



- روش، قاعده ۲ - فرمان، حکم، دستورالعمل ۳ - نوعی ساز (از آلات موسیقی). بلند آوازه:
 ۱ - دارای شهرت بسیار، مشهور ۲ - صوت رسا، صدای پُرطنین. حد: ۱ - اندازه، مقدار ۲ -
 تعزیر، مجازات. دورانداز: ۱ - هر چیز بی ارزش و دور ریختنی، زباله ۲ - سلاحی که تیر پرتاب
 می کند، مانند تفنگ. طپانچه: ۱ - نوعی اسلحه ۲ - سیلی. باغی: ۱ - منسوب به باغ و بوستان
 ۲ - یاغی، طغیان کننده و مانند این ها.

تلمیح و ارسال مثل

در سراسر متن، متناسب با موضوع، آیاتی از قرآن کریم نقل شده است. در مبحث سبک‌شناسی آثار
 میرزاهمدی خان منشی، آوردن آیات و احادیث و عبارات عربی در لابه‌لای متن را از نقاط قوت این
 نویسنده‌ی افشاری دانسته‌اند.

آیات و احادیث

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِرَعِيَّتِهِ خَيْرًا جَعَلَ لَهُمْ سُلْطَانًا كَرِيمًا (حدیث نبوی)^{۴۵}
 كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ (قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۱۶۷).
 فَتَكُونُ بِهَا جَبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ (قرآن کریم، سوره توبه: آیه ۳۵).
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى (قرآن کریم، سوره النازعات: آیه ۲۶).
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (قرآن کریم، سوره طه: آیه ۵۴ و ۱۲۸).
 ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (قرآن کریم، سوره معارج: آیه ۴۴).
 أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (قرآن کریم، سوره مجادله: آیه ۱۹).
 تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ (قرآن کریم، سوره مائده: آیه ۸۳).
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ (قرآن کریم، سوره ق: آیه ۳۷).
 لِيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۱۴۶).
 فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (قرآن کریم، سوره اعراف: آیه ۱۱۸).
 أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْمُونَ (قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۱۳).
 وَيُقْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أَوْلَيْكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (قرآن کریم، سوره بقره: آیه ۲۷).
 إِنَّ مَا تُوَعَّدُونَ لَأَت (قرآن کریم، سوره انعام: آیه ۱۳۴).

إِنَّ كَانَ فِي يَوْمِ الْمَوْعُودِ (بر گرفته از قرآن کریم، سوره‌های متعدّد)^{۴۶}

ضرب المثل

علاوه بر آن، در جای جای متن به تناسب موضوع مثل‌ها یا عبارات مثلی آورده شده که برخی از آن‌ها
 مثل‌های معروف و مشهور هستند و برخی دیگر که شهرتی ندارند، ممکن است امروزه منسوخ شده
 باشند و یا عباراتی باشند که خاصیت تمثیلی داشته و خود نویسنده آن‌ها را ساخته باشد.

۴۵ - ظاهراً صورت تحریف شده‌ی حدیث نبوی «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا جَعَلَ لَهُ وَزِيرًا صَالِحًا، إِنَّ نَسِيَّ ذَكَرَهُ، وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ» است،
 که علامه مجلسی با استفاده از حدیث مذکور ساخته و در سال ۱۱۰۵ق در خطبه جلوس شاه سلطان حسین صفوی در مسجد جامع
 عباسی خوانده است.

۴۶ - عبارت «یوم الموعود» از جمله عباراتی است که در سوره‌های مختلف قرآن کریم آمده و بر آن سوگند یاد شده است.



مَثَل‌های مشهور

«نعل در آتش داشتن (نهادن)»، «داغ بر سینه (دل) نهادن»، «بنیاد کسی را به آب رسانیدن»، «پوست به دباغان (دباغخانه) فرستادن»، «خون در کاسه کردن»، «به سر پیر قسم خوردن»^{۴۷}، «سُرب در حلق (گلو) ریختن»، «سر کسی به سنگ آمدن (خوردن)» و مانند این‌ها.

مَثَل‌های غیر مشهور

«چنان نشکسته که قد راست تواند کرد»، «چنان زن نگشته که لاف مردی تواند زد»، «چنان پامال نشده که سبز تواند شد»، «چنان خیالات خام از کله به‌در نکرده که ماده فتنه تواند بُخت»، «ابلق پهلوانی در گوشه کلاه طراری می‌گذارد»، «با حضرت آدم لاف بابائی می‌زند»، «مثل ماشه تفنگ گوشه نشین بودن»، «مثل سنبه سر به گریبان بودن»، «مثل فتیله‌ی قنداق پا به‌دامن پیچیدن»، «گلوله قالب تهی کرده و باروط از صدا افتاده»، «چنان سرش به‌سنگ نیامده که دیگر هوس دوبرهمزنی کند»، «چنان خشک مغزی را از سر به‌در نکرده که من بعد شرر شرارت انگیزد»، «تا تفنگ را دور انداخته‌اند، دور انداز اسم بامسمی یافته»، «تا نام طپانچه برده، رخ از طپانچه نیلی ساخته»، «برق را در بند و ریح را در کمند و نسیم را در خانه و مرغ را در آشیانه نگه داشتن» و مانند این‌ها.

علاوه بر موارد مذکور، فنون و صنایع ادبی بی‌شماری اعم از انواع ترکیبات وصفی، کنایی، استعاری، سجع و مانند آن در متن پیش‌رو وجود دارد که بسیاری از آن‌ها با هم هم‌پوشانی داشته و آوردن مثال برای هر کدام تکرار مکررات خواهد شد. به علاوه بررسی ادبی متن فوق هدف اصلی نگارش این مقاله نبوده، بلکه تنها نمونه‌هایی به عنوان مثال ذکر شده و بسط و تفصیل آن با صاحبان فن خواهد بود. علاوه بر این، لازم به ذکر است که دانش ادبی نگارندگان برای بررسی ادبی چنین متن سرشار از صنایع و ظریفی به حد کفایت نیست، لذا به اندازه‌ی بضاعت اندکی که وجود داشت، مواردی ذکر شد، امید است که خوانندگان اشتباهات را بر نگارندگان ببخشایند.

شهر استرآباد در استشهادنامه میرزا مهدی خان منشی نادری

در متن پیش‌رو نام شهر «استرآباد» در دو موضع آمده؛ یکی در عنوان و دیگری در متن استشهادنامه. به‌طور کل نام «استرآباد» در عنوان نامه، تنها در ۶ نسخه از نسخه‌های یازده‌گانه‌ی مذکور درج شده که ۵ مورد آن در همان ۵ نسخه‌ای است که عنوان کامل دارند و نام «استرآباد» را ذیل عبارت «شخصی از اهل استرآباد» آورده‌اند. یک مورد هم مربوط به یکی از نسخه‌هایی است که عنوان مختصر دارد و نام «استرآباد» را ذیل عبارت «حاکم استرآباد» آورده است. اما آن‌جا که این نام در اصل متن آمده در هر یازده نسخه موجود بوده و ذیل عبارت: «... پرتو بهروزی بر ساحت احوال خراسانیان، به‌تخصیص اهل استرآباد تافته ...» آمده است. علاوه بر موارد مذکور، تنها در یک نسخه در زیر دو عبارت «دوچنارانی» و «اهل سرچشمه» عبارت توضیحی «نام محله در استرآباد» را با قلم سرخ نوشته و این مورد در هیچ‌کدام از ده نسخه‌ی دیگر وجود ندارد.

۴۷ - واژه‌ی «پیر» از اضداد است؛ هم معنی مراد، شیخ رئیس، دانا، خردمند و امثال آن دارد و هم به معنی خرف، از کار افتاده و بی‌ارزش است. ترکیب «سر پیر» علاوه بر این که نام یکی از گذرهای استرآباد و «پیر» یکی از صوفیان صاحب زیارتگاه در استرآباد است، می‌تواند معنای دیگری چون: «سر خردمند، سر کاهل و نادان، پیرانه‌سر (به وقت پیری)، مجازاً موی سپید» و... داشته باشد.



اسامی محلّه‌ها و گذرهای شهر استرآباد

ویژگی منحصر به فرد متن استشهاده‌نامه‌ی پیش‌رو که سبب نگارش این مقاله شد، درج نام تعدادی از محلّه‌ها و گذرهای شهر استرآباد است. تعدادی از این اسامی در حال حاضر نیز رایج و مشهور هستند، اما تعدادی از آن‌ها امروزه منسوخ شده و تنها در تعداد انگشت‌شماری از اسناد تاریخی استرآباد محفوظ مانده‌اند. وجود این اسامی در متن پیش‌رو از چند نظر حایز اهمیت است که در ادامه به طور مختصر به آن‌ها اشاره خواهد شد:

الف - با توجه به این‌که منابع اندکی از دوره‌ی افشاریه وجود دارد، این متن سند معتبری در رواج اسامی مذکور در دوره‌ی سلطنت نادرشاه افشار است.

ب - با توجه به این‌که نویسنده‌ی این متن، یکی از مشهورترین نویسندگان ایران در دوره‌ی افشاریه؛ یعنی میرزا مهدی‌خان منشی استرآبادی است و ظاهراً وی در جوانی از استرآباد به اصفهان رفته و تا پایان عمر دیگر هیچ‌گاه برای سکونت به استرآباد بازنگشته، این متن نشان از شناخت کامل میرزامهدی‌خان نسبت به شهر زادگاه خود دارد.

ج - در توصیف اهالی محلات استرآباد، با ظرافت از صفاتی استفاده کرده است، که به سادگی نمی‌توان از کنار آن گذشت، چراکه شخص ادیب و لغت‌شناسی همانند میرزامهدی‌خان واژه‌ها را بدون وجه در کنار هم قرار نداده و مسلماً صفاتی که برای برخی اهالی محله‌های استرآباد قایل شده، یا صفاتی بوده است که در آن زمان به آن مشهور بوده‌اند و یا صفاتیست که خود میرزامهدی‌خان برای آنان قایل بوده است. برخی از این صفات عبارتند از: «اشرار نفاه‌چیان» (شرارت اهالی نفاه‌چیان)، «بی‌تابی و بی‌قراری اهالی نعلبندان در فسادانگیزی» (همچنین یال بستن و نعل در آتش نهادن کنایه از سحر و جادو نیز هست؛ یعنی نسبت دادن سحر و جادو به اهالی نعلبندان)، «شاخ دوچنارانی» (غرور و تکبر دوچنارانی)، «لاف مردی زدن چل دخترانی» (ترسو بودن و زن‌صفتی اهالی چهل دختران، یا لاف‌زنی اهالی چهل دختران)، «فتنه‌جویی اهل سرچشمه» (اختلاف‌انگیزی و دشمن‌تراشی اهل سرچشمه، هم‌چنین سست‌نهادی اهل سرچشمه)، «بیراه گفتن سنگ‌پلی» (یاوه‌گوئی یا بددهانی اهالی سنگ‌پُل)، «شرارت و قسم خوردن پای سروی» (شروع بودن اهالی پای سرو، قسم دروغ و بی‌اساس خوردن اهالی پای سرو)، «پایمال بودن سبزه‌شهدی» (خوار و زبون و ذلیل بودن اهالی سبزه‌شهد)، «خیال خام و فتنه‌پختن کله‌پزانی» (متوهم و متوقع بودن اهالی کله‌پزان، فتنه‌انگیزی اهالی کله‌پزان)

توضیحاتی در مورد اسامی محلّه‌های مذکور در استشهاده‌نامه میرزامهدی‌خان منشی

از میان مجموع یازده نسخه‌ی مورد بررسی تنها در سه نسخه در زیر نام محلّه‌ها عبارت «نام محلّه» نوشته شده است و در هر سه مورد مشخص است که کاتب محلّه‌های شهر استرآباد را به خوبی نمی‌شناخته، چرا که متوجه‌ی برخی از اسامی نشده و زیر آن‌ها این عبارت توضیحی را نوشته است. از میان سه نسخه‌ی مذکور، در نسخه‌ی شماره ۷۶۰۵ تنها در یک مورد و زیر نام «دوچناران» عبارت «نام محلّه» را نوشته و باقی را توضیحی نداده است. در نسخه شماره ۸۳۰۳ در زیر نام‌های



«نقارچیان، نعلبندان، دوچناران، سرچشمه، سنگ‌پل، کاسه‌گران و پای‌سرو» عبارت «نام محله» را نوشته و در باقی موارد توضیحی نداده است. در نسخه‌ی شماره ۸۹۹۰ در زیر نام‌های «نقارچیان، نعلبندان، سنگ‌پل، پای‌سرو و سبزه‌مشهد» عبارت «نام محله» را نوشته و در زیر دو نام «دوچناران و سرچشمه» نیز عبارت «نام محله در استرآباد» را آورده است.

اکنون به معرفی محله‌های مذکور در متن پیش‌رو خواهیم پرداخت: شهر استرآباد، طبق یک نظام محله‌بندی تاریخی، شامل سه محله‌ی اصلی به نام‌های نعلبندان، سبزه‌مشهد و میدان است که هر یک از این سه محله در کنار هم هسته‌های اولیه‌ی شکل‌گیری شهر استرآباد - از سه جانب - محسوب شده و نیز هر کدام از این سه محله در مرکزیت خود یک محله‌ی کوچک هم‌نام خود داشته و تعدادی زیرمحله (محله فرعی) و گذر نیز دارند. هر چند سندی از زمان شکل‌گیری شهر استرآباد، با نظام محله‌بندی مذکور، وجود ندارد، اما با استناد به نشانه‌های اندکی که در برخی اسناد تاریخی وجود دارد، می‌توان این ساختار شهری را متعلق به دوره‌ی صفویه دانست، که البته به مرور شکل گرفته، قوام و توسعه یافته و به تکامل رسیده است؛ چنان‌که برخی محله‌های تکامل‌یافته‌ی دوره‌ی ناصری، در دوره‌ی سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار، یک گذر بوده و رفته‌رفته به محله تبدیل شده‌اند. این نکته را نیز نباید فراموش نمود که به واسطه‌ی تاریخ پرفراز و نشیب شهر استرآباد و ویرانی‌ها و آبادی‌گری‌ها و پُر و خالی شدن‌های مداوم، چه‌بسا محله‌هایی قوام یافته، در یک دوره ویران شده و از بین رفته و با سکونت ساکنان جدید، به شکل یک گذر ظاهر شده و تنها چیز آنان که در طول زمان تغییر نیافته، نام آن‌ها بوده است!

به هر صورت، روشن‌ترین اطلاعاتی که از ساختار شهری استرآباد وجود دارد، مربوط به دوره‌ی قاجاریه و مشخصاً، از دوره‌ی ناصری به بعد است. البته لازم به ذکر است که از دوره‌ی پهلوی اول و پس از تأسیس بلدیّه (شهرداری)، تعریف محله، زیرمحله و گذر تغییر کرده و از این دوره به بعد، بسیاری از گذرها، هر چند عناصر لازمه‌ی یک محله را نداشتند، خود به عنوان یک محله‌ی مستقل شناخته شدند.

نعلبندان: یکی از سه محله‌ی اصلی شهر استرآباد بوده است که قسمت شرقی و بخش‌هایی از جنوب شهر استرآباد را شامل می‌شده است. محله‌ی نعلبندان بزرگ شامل زیرمحله‌های نعلبندان (کوچک)، پای‌سرو، میخچه‌گران و گذرهای باغ‌شاه، شیرکش، خیمه‌دوزان، حصیربافی و غیره بوده است. در دوره‌ی قاجاریه به واسطه‌ی سکونت دو گروه از افواج نظامی، دو محله‌ی حاجیلر و بلوچ خیل نیز در متنهالیه شرقی و جنوب شرقی محله نعلبندان به وجود آمد و در اواسط دوره پهلوی اول از میان رفت. (البته ملگونف که در سال ۱۲۷۷ ق گزارشی از وجود این دو محله و ساکنان آن داده، گفته است که اجداد و نیاکان حاجیلرها و بلوچ‌ها را صفویه به استرآباد کوچانده‌اند!). ظاهراً سبب نام‌گذاری این محله به نام نعلبندان (به لفظ استرآبادی نَلَوَندان [nalvandaan])، کثرت شغل نعلبندی در این محله بوده است (البته ممکن است این



نام پیش از شکل‌گیری شهر استرآباد با نظام محله‌بندی صفوی، نام موضعی از شهر بوده باشد، که پس از شکل‌گیری محله، به محله نیز اطلاق شده است). یکی از مظاهر سه‌گانه قنات شهر استرآباد، به نام قنات مسجدجامع (قنات جامع) در این محله قرار داشته، آب رودخانه خاصه رود از داخل این محله عبور می‌کرده و برخی از عناصر مهم شهری هم‌چون مسجدجامع شهر، بازار قدیمی نعلبندان، دارالحکومه، مسجد مدرسه دارالشفاء، مسجد مدرسه زنجیردار (محمدتقی‌خان)، مدرسه رضویه (سردار) و کنسولگری روسیه در این محله قرار داشته است. در دوره پهلوی اول نیز اغلب ادارات دولتی مانند ساختمان شهرداری، دادگستری، کاخ سلطنتی، شهرداری، اداره پست، اداره دارایی، سبّج و احوال و هم‌چنین هتل، بانک ملی و بیمارستان شهر در این محله احداث می‌شود.

پای‌سرو: یکی از محله‌های سه‌گانه محله نعلبندان بزرگ است که در شرق شهر استرآباد، شمال دارالحکومه (میدان توپخانه) و غرب محله حاجیلر واقع بوده است. وجه تسمیه‌ی این محله به «پای‌سرو» یا «پاسرو» که به لفظ گرگانی پاسور [paasowr] می‌گویند، وجود درخت سرو کهنسالی در مرکز میدانگاه این محله بوده است. پس از احداث فلکه شهرداری گرگان در سال ۱۳۱۱، مرکز و میدانگاه این محله به کلی از بین رفته و ساختار آن دگرگون شد. به دلیل از بین رفتن تکایای محله در جریان احداث فلکه شهرداری، مجدداً در اوایل دهه ۱۳۲۰ خ در ضلع غربی محله تکیه‌ای ساخته شد و اکنون تنها همان محوطه‌ی تکایای پاسرو که در مجاورت مسجدجامع و بازار نعلبندان قرار دارد، در بین گرگانی‌ها به نام پاسرو شناخته می‌شود. بقایای بخش مسکونی محله امروزه به نام ۱۵ متری مهرآیین شناخته می‌شود.

یال‌بندان: از گذرهای تاریخی محله نعلبندان بوده است که امروزه نشانی از آن وجود ندارد، یال‌بندی از شغل‌های رایج در شهر استرآباد بوده و امروزه نیز یکی از خانواده‌های قدیمی شهر گرگان با نام خانوادگی «یال‌بند» در این شهر سکونت دارند.

سبز مشهد (سبزه مشهد): یکی از محله‌های سه‌گانه شهر استرآباد که در قسمت شمالی شهر واقع بوده است. وجه تسمیه‌ی این محله به نام «سبز مشهد» یا «سبزه مشهد»، ظاهراً محل شهادت امام‌زاده، یا امام‌زادگانی در محل است که در بین اهالی استرآباد، به نام «امام‌زاده مرادبخش» شهرت دارد. نام این محله در وقفنامه خواجه مظفر پتکچی مورخ ۹۱۹ ق و ذیل نام «سید علاء‌الدین ابن سید عبدا... سبزمشهدی» آمده است. این محله، شامل زیرمحله‌های سبزه مشهد (کوچک)، سرچشمه، سرپیر، دباغان و گذرهای چهارشنبه‌ای، قاپی، نقاره‌چیان، سوخته‌چنار، چمن‌دیان، سیستانی محله و غیره بوده است. یکی از سه مظهر قنات شهر استرآباد، به نام سرچشمه، در این محله واقع شده است. بنای تاریخی امام‌زاده نور (اسحاق‌ابن موسی ابن جعفر) متعلق به دوره سلجوقی، در این محله قرار دارد. از دیگر عناصر مهم این محله می‌توان به باغ مسجد مصلی، مناره میدان شور، بازار نو سوخته‌چنار، قاپی جعفرقلیخانی، باغ چهل‌ستون و مدرسه صالحیه اشاره کرد.



سرچشمه: نام یکی از چهار محله‌ی فرعی محله‌ی بزرگ سبزه‌مشهد است، که در دوره‌ی ناصری خود به محله‌ای بزرگ، مهم و توسعه‌یافته تبدیل شده است. نام این محله برگرفته از مظهر قنات سرچشمه است که در جنوب میدانگاه این محله قرار داشت. محله‌ی سرچشمه از محدود محله‌های شهر استرآباد (بافت تاریخی گرگان کنونی) است که دو میدانگاه دارد؛ یکی میدانگاه تکایا و دیگری میدانگاه مصلی. علاوه بر مظهر قنات، چندین عنصر مهم دیگر در این محله وجود داشته‌اند که از آن جمله می‌توان به مسجد مصلی، بقعه امامزاده نور، درخت چنار پیر (کهن‌ترین درخت شهر استرآباد که داخل شکاف آن مغازه‌ای بود)، مدرسه صالحیه، حمام چشمه که از این میان امروزه از چنار پیر و مظهر قنات اثری بنوده و باقی برقرار هستند. علاوه بر این محله‌ی سرچشمه در دوره‌ی ناصری محل سکونت تجار طراز اول شهر بوده و به همین واسطه بسیاری از بناهای مسکونی فاخر قاجاری در این محله واقع شده‌اند.

سرپیر: یکی از محله‌های چهارگانه‌ی سبزه‌مشهد بزرگ است که در شرق سبزه‌مشهد و شهر استرآباد واقع شده است. نام‌گذاری این محله به نام سرپیر، به دلیل وجود زیارتگاه عارفی به نام سیداحمد نسیم استرآبادی، مشهور به «پیر سیدنسیم» (درفواه عامه: پیر سیدنصیر) یا «پیر» است. در گذشته قاپی جعفرقلی خانی و باغ چهل ستون در این محله قرار داشته و اکنون نیز بخشی از خانه‌ی تاریخی امامقلی خان قاجار (حاکم استرآباد) و فرزندش عباس خان قاجار (بیگلربیگی استرآباد) در گذر قاپی این محله وجود دارد.

دباغان: یکی دیگر از محله‌های چهارگانه‌ی سبزه‌مشهد بزرگ است که در منتهاالیه شمالی شهر استرآباد و در نزدیکی باروی شمالی شهر، دروازه فوجرد و گورستان بزرگ شهر مشهور به گورستان معصوم‌زاده عبدالله واقع شده است. با توجه به این که این محله در منتهای شیب اراضی شهر و در زمینی گود واقع بوده، همواره سرریز آب قنات سرچشمه و سایر آب‌های مصرفی شهر وارد این محله شده و زمین آن همواره مملو از گل‌ولای بود. از آن‌جا که این محله، در محل خروج آب رودخانه‌ی خاصه‌رود از شهر استرآباد قرار داشت، در گذشته‌های دور اکثر دباغ‌خانه‌های شهر در این محله قرار داشتند. به همین واسطه این محله را دباغان (به لفظ استرآبادی دُبغان [dabboqaan]) می‌خواندند. در حدود سال ۱۳۱۸ پس از احداث خیابان پهلوی دژ (خیابان شهدا کنونی) ساختار محله به هم ریخت و مرکز محله و تکیه‌ی قدیمی آن از بین رفت، پس از آن مرکز محله به نقطه‌ای در غرب خیابان منتقل شده و امروزه نیز به همان ریخت موجود است.

نقاره‌چیان: یکی از گذرهای محله‌ی سبزه‌مشهد است که در غرب مرکز محله سبزه‌مشهد و در شمال باغ مصلی قرار دارد، حمام تاریخی کفش‌دوزان در این گذر قرار داشته است. در وجه‌تسمیه‌ی این گذر به نام «نقاره‌چیان» (به لفظ استرآبادی نُقارچیان [noqaarchiaan])، گفته می‌شود که در گذشته‌های دور در این محله نقاره‌نوازی بوده‌اند که به وقت طلوع و غروب خورشید و به منظور بیدارباش سحری ماه رمضان و برخی مناسبت‌ها نقاره می‌نواخته‌اند.



سنگ پل: در بخشی از متن استشهدانامه میرزامهدی خان نوشته: «اگر از سنگ پلی بیراهی شنیده، پوستشان را بدباغان فرستاده» همان طور که در دو نسخه در زیر «سنگ پلی» عبارت توضیحی «نام محلّه» را نوشته و هم چنین از یای نسبت که در آخر «سنگ پل» آمده، به وضوح مشخص است که سنگ پل نام محلّه، گذر یا موضعی مسکونی در شهر استرآباد بوده است. لکن تاکنون در هیچ یک از منابع و اسناد موجود نامی از این مکان دیده نشده و این متن تنها متنی است که به این نام اشاره کرده است. اگر این نام به درستی ضبط شده باشد، باید نام خود را از پلی سنگی گرفته باشد، بنابراین باید در مسیر رودخانه و آن هم رودخانه‌ای که در روزگاری عمیق و پرآب بوده، گرفته باشد. امروزه از چنین پلی اثری وجود نداشته و در منابع تاریخی نیز نشانه‌ای که راهگشا باشد، وجود ندارد، تنها احتمال این است که این پل در مسیر عبور رودخانه خاصه رود از شهر استرآباد قرار داشته، اما با توجه به این که می‌دانیم این رودخانه در حدود یکصد و پنجاه سال گذشته چندین بار مسیر عوض کرده، دقیقاً نمی‌دانیم در دوره‌ی افشاریه مسیر آن کجا بوده و یا این که در منتهالیه شمال شرقی؛ یعنی نزدیک دروازه بسطام بوده، در منتهالیه جنوب شرقی؛ نزدیک دروازه فوجرد یا درمیانه‌ی شرقی؛ نزدیک پاسرو بوده است؟!

شاید هم سکونتگاهی در بیرون دروازه‌ی غربی؛ در کنار معبر رودخانه باکرمحلّه و نزدیک تپّه قلعه‌خندان و روستای مخروبه کرپان بوده باشد، یا همان محلّه‌ای که امروزه به نام تول‌چشمه یا اسلام‌آباد مشهور است؟!

تنها موردی که به نامی مشابه سنگ پل برمی‌خوریم در سفرنامه ملگونف (۱۲۷۵ق) است که ضمن معرفی گذرهای محلّه سبزه‌مشهد به نام «سرپل» اشاره کرده و از آن‌جا که نام گذر «سرپیر» که از گذرهای اصلی سبزه‌مشهد است، را نیاورده، مسلماً منظورش از سرپل همان سرپیر است. حال آن که می‌توان احتمال داد در بین اسامی گذرهای سبزه‌مشهد دو نام سرپیر و سنگ پل با هم ادغام و به اشتباه «سرپل» ثبت شده است!

حال اگر فرض بر این باشد که تمامی نسخه‌های موجود از منشآت میرزامهدی خان از روی نسخه‌ای مغلوپ استنساخ کرده باشند و نام «سنگ پل» نام مکانی باشد که به اشتباه ثبت شده، تنها نام نزدیک در بین نام‌های تاریخی استرآباد که اکنون می‌شناسیم «سنگ پیر» در محلّه میرکریم و «سنگ پیر» در محلّه شیرکش است که هرکدام خود موضع کوچکی در یک گذر هستند و نام گذر یا محلّه مستقلی نبوده‌اند! نام‌جای دیگری که به نام «سنگ پل» نزدیک است، نام «سنگ رقه» است که آن نیز نام یکی از باغ‌های مشهور محلّه‌ی میرکریم، که واقع در ضلع جنوب غربی داخل حصار شهر استرآباد بوده است.

کُل زمین: در متن استشهدانامه، ضمن متنی که در توضیح و توصیف «سبزه‌مشهدی» آمده، عبارت «کُل زمین» به چشم می‌خورد که اگر معنای آن را «تمام زمین» فرض کنیم، نه معنای مناسبی خواهد داشت و نه از فصاحت و بلاغت برخوردار است، لذا به نظر می‌رسد این عبارت یک واژه‌ی ترکیبی باشد که از ترکیب «کُل» یا «کَل» یا «گَل» + زمین، ساخته شده است؛ چنان‌که



کُل (به معنی عقیم، بایر، بلااستفاده) + زمین = کُل زمین [kole - zimin] (زمین عقیم، متروک و ناباور، یا کُل (به معنی کال، کند، آبکند) + زمین = کُل زمین [kale - zimin] (زمین مسیل رودخانه، زمین آبکند)، یا گِل (گل و لای، لجن‌زار) + زمین = گِل زمین [zimín - gele] (زمین باتلاقی). از آن‌جا که در لفظ استرآبادی هر سه واژه؛ یعنی «کُل زمین»، «کُل زمین» و «گِل زمین» مصداق دارد، لذا ممکن است صورتی از این واژه‌ها نام زمین یا موضعی در حواشی شهر استرآباد بوده باشد؛ چنان‌که موضعی چون زمین «زردگیلی» در شمال محله‌ی سبزه‌مشهد و در نزدیک دروازه فوجرد بوده است.

میدان: نام یکی از محله‌های سه‌گانه‌ی شهر استرآباد، که در بخش غربی شهر واقع شده است، این محله شامل زیرمحله‌های میدان (کوچک)، دربنو (دروازه‌نو)، دوچناران (شاهزاده‌قاسم)، میرکریم (بنی‌کریمی)، دوشنبه‌ای و گذرهای سرخواجه، مقبره، بادگیر، کاسه‌گران، گوخسه و پشت‌باره است. یکی از سه مظهر قنات شهر استرآباد، به نام قنات سرخواجه (ساروخواجه/ سرخوجه) در این محله واقع بوده و بازارهای کهنه، بازار نو، بازار قیصریه و مدارس عمادیه، سادات (مفیدیه)، محسنیه، یوسفیه و مسجد گلشن نیز در این محله قرار داشته‌اند. در لغت‌نامه‌های کهن فارسی برای واژه‌ی میدان معانی متعددی لحاظ شده است، که یکی از این معانی «بازار یا محل معامله» می‌باشد. با توجه به این‌که بخش عمده‌ای از این محله را بازار قدیمی شهر دربر گرفته بوده است، لذا احتمال می‌رود نام‌گذاری این محله به نام میدان (به لفظ استرآبادی میدان [maydaan])، برگرفته از همین مفهوم باشد.

دوچناران: از محله‌های فرعی محله‌ی بزرگ میدان، که در منتهالیه غربی شهر استرآباد قرار داشته است. در مرکز این محله یک درخت چنار دوقولوی کهنسال وجود داشته است که به مرور زمان از بین رفته و به دلیل وجود زیارتگاهی به نام امامزاده شاهزاده‌قاسم، از اواخر دوره‌ی قاجار این محله به نام شاهزاده‌قاسم (به لفظ استرآبادی شازده‌قاسم [shaazde qaasem]) تغییر نام داده است.

کاسه‌گران: از گذرهای محله‌ی میدان، در ضلع شمالی مرکز محله‌ی میدان (میدان عباسعلی) و به موازات بخشی از بازار کهنه استرآباد، تا چهارسوق بازار، بوده است. این گذر که در واقع یک راسته از راسته‌های بازار کهنه استرآباد بوده، در راستای جنوبی - شمالی امتداد داشته، جنوب آن به بازار میدان و شمال آن به مدرسه یوسفیه، مدرسه سادات مفیدیه و امامزاده نه‌تن منتهی می‌شده است. همان‌طور که از نام این گذر برمی‌آید، ظاهراً محلّ تجمّع صنف کاسه‌گران و ظرف‌سازان بوده است. یکی از عناصر مهمّ این گذر حَمّام تاریخی کاسه‌گران (به لفظ استرآبادی کاسِگران [kaasgeraan]) بوده، که امروزه مخروبه‌ی آن در شمال محله‌ی میدان قرار دارد.

چل‌دختران: براساس اسناد تاریخی و متن سفرنامه‌های قاجاری و تاریخ شفاهی استرآباد، «چل‌دختران» یا «چهل‌دختران» یا «چهل‌دختر» نام یکی از دروازه‌های چهارگانه شهر استرآباد بوده است. این دروازه در جنوب شهر استرآباد و در منتهالیه جنوبی محله میدان این شهر قرار



داشته است. از قدمت این دروازه اطلاعی در دست نیست، اما آنچه که مشخص است؛ از دوره‌ی ناصری به بعد، برای تردد عموم چندان مورد استفاده نبوده و تنها اهالی محله میدان و گذرهای آن، برای دسترسی به مناطق جنوبی بیرون حصار شهر، از این دروازه عبور می‌کرده‌اند. این دروازه که تقریباً در محدوده‌ی میدان سرخواجه‌ی شهر گرگان کنونی قرار داشته، در دوره‌ی پهلوی اول به همراه سایر دروازه‌ها و برج و باروی پیرامون شهر تخریب شده است. در دوره‌ی ناصری معمولاً گروهی از افواجی که مأمور حراست از شهر استرآباد بودند و توسط حکومت مرکزی اجیر و به استرآباد اعزام می‌شدند، در بیرون این دروازه اردو می‌زدند. در اواخر دوره‌ی قاجار نیز گروهی از کولی‌های ساکن شهر استرآباد که به «جوکی» شهرت داشتند، سیاه‌چادرهای خود را در بیرون همین دروازه برپا کرده و به برخی مشاغل صنعتی، مانند آهنگری و خراطی مشغول بودند. وجه تسمیه‌ی این دروازه مشخص نیست، به عبارت دیگر چندان مشخص نیست که این نام مطلقاً مربوط به همین دروازه بوده و یا به دلیل مجاورت این دروازه با زیارت‌گاه، یا محله و یا هر چیز دیگری به نام «چهل دختر» یا «چهل دختران»، به این نام شهرت یافته است! اما صرف‌نظر از این که «چهل دختران» شهر استرآباد در اصل و ابتدا به چه چیزی اطلاق می‌شده، در مورد وجه تسمیه‌ی این نام می‌توان گفت با توجه به این که در سرزمین ایران مکان‌های متعددی اعم از زیارتگاه، قلعه، پُل، کاروانسرا، محله، صخره، قلّه و مانند این‌ها با نام «چهل دختر» یا «چهل دختران» وجود داشته و در فرهنگ عامه‌ی مردم این سرزمین، تعداد انگشت‌شماری داستان‌های مشترک در مورد نام‌گذاری این بناها و مکان‌ها وجود دارد، می‌توان احتمال داد بنا به باور عامه‌ی ساکنان شهر، در این نقطه از شهر استرآباد یا چهل دختر زندانی بوده‌اند، یا چهل دختر پاکدامن، در حال فرار از یاغیان و مهاجمان، در این نقطه غیب شده‌اند و یا چهل دختر در این نقطه در لباس مردانه با مهاجمان جنگیده و رشادت به‌خرج داده‌اند.

نکته‌ی مهمی که در متن استشهادنامه میرزامهدی‌خان وجود دارد، ثبت این نام به صورت «چل دخترانی» است؛ یای آخر، یای نسبت است و آوردن یای نسبت، یعنی منسوب کردن عده‌ای به مکانی به نام «چل دختران». به عبارت دیگر، این عبارت نشان از آن دارد که چل دختران، نه تنها نام یک دروازه، که نام یک سکونتگاه بوده است. البته با یک احتمال ضعیف می‌توان گفت چل دختران مطلقاً نام همان دروازه بوده و از آن‌جا که عده‌ای از افواج نظامی مأمور یا عده‌ای از کولی‌ها در اراضی بیرون دروازه اردو و سکونت داشته و آن اراضی نیز نامی نداشته‌اند، اهالی این اردوی نظامی یا کوچ کولی‌ها را به نزدیک‌ترین نام‌جای؛ یعنی دروازه چل دختران منسوب کرده‌اند. اما از آن‌جا که اختصاص چنین نامی، صرفاً بر یک دروازه، در سرزمین ایران کم‌سابقه است، این احتمال را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت که چل دختران نام گذر یا محله‌ای در جنوب محله میدان شهر استرآباد بوده که پس از حمله‌ی نادرشاه به استرآباد و سرکوب شورشیان این شهر (۵۷ - ۱۵۶ق)، ویران شده و رفته‌رفته آثار آن از میان رفته است.

کله‌پزان: نام یکی از گذرها یا راسته‌های بازار شهر استرآباد است، که تنها در برخی اسناد



تاریخی نام آن ذکر شده و امروزه هیچ نشانه‌ای از آن وجود ندارد. براساس سندی مورخ ۱۲۵۹ق^{۳۸} محلّ این گذر در شمال بازار میدان و هم‌مرز با محله‌ی میرکریم بوده‌است، اما محدوده‌ی دقیق و وسعت آن به درستی مشخص نیست.

باباصادق: این نام که در محاوره‌ی استرآبادی به صورت باباصادق [baabaa saadoq] تلفظ می‌شود، هرچند در متن پیش‌رو به صورت ترکیب وصفی «باباصادق صبح» آمده است، لکن از آن‌جا که در متن استشهادنامه، این نام به همان اسلوب اعلام جغرافیایی استرآباد، در قالب ترکیبی ادبی آمده، می‌توان گفت این نام نیز با تاریخ استرآباد پیوند دارد. در تاریخ استرآباد دوبار با نام «باباصادق» مواجه می‌شویم، که یکی مربوط به دوره افشاریه و دیگری مربوط به دوران معاصر است: ۱ - باباصادق، (حاکم استرآباد): از این شخص اطلاع زیادی در دست نیست و تنها می‌دانیم در دوره‌ی کوتاهی در زمان سلطنت نادرشاه افشار، زمانی که نادرشاه محمدحسن‌خان را به صاحب‌اختیاری ایالت استرآباد منصوب می‌کند (حدود ۵۶ - ۱۱۵۵ق)، محمدحسن‌خان نیز شخصی به نام باباصادق را به حکومت استرآباد یا نایب‌الحکومگی خود گمارده است. ۲ - در بین خانواده‌های قدیمی ساکن شهر گرگان کنونی، خانواده‌ای با نام خانوادگی «باباصادقیان» هستند که از گذشته‌های دور تا سه نسل قبل آنان، نام «باباصادق» نسل‌به‌نسل در بین آنان رایج بوده و آخرین شخص این خاندان با نام و نام خانوادگی «حاج باباصادق باباصادقیان» از تجار مشهور شهر استرآباد در دوره‌ی پهلوی اول بوده و خانه‌ی تاریخی (قاجاری) آنان نیز با نام «خانه تاریخی باباصادقیان» در گذر شیرکش گرگان تاکنون موجود است. با توجه به این‌که این خانواده از گذشته‌های دور املاک و موقوفات زیادی در جنوب شهر گرگان (منطقه‌ی چاله‌باغ) با عنوان «موقوفات حاج باباصادق استرآبادی» دارند، احتمال می‌رود که از نوادگان همان باباصادق حاکم در دوره‌ی افشاریه بوده باشند، که پس از روی کار آمدن سلطنت قاجاریه، به دلیل همراهی با محمدحسن‌خان، جایگاه و تقرب ویژه‌ای در دربار قاجار یافته و املاکی را به عنوان تیول دریافت کرده باشند. البته این احتمال هم وجود دارد که باباصادقی که در متن پیش‌رو ذکر شده، هیچ ارتباطی با دو مورد مذکور نداشته باشد، اما عبارت «باباصادق صبح انور که هر روز با تیغ و سپر از محله میدان افق برطلوعیدی، از خوف عسس احتسابش نفس نتواند کشید» نشان از این دارد که نه تنها در زمان نگارش این استشهادنامه، این باباصادق در استرآباد مشهور بوده، بلکه زمانی شجاعت و دلیری یا سخت‌گیری و تندخویی او زبان‌زد بوده و در زمان نگارش متن، به هر دلیلی، مورد غضب شاه قرار گرفته است.

یارانی: به قرینه‌ی فعل «می‌کردند» در جمله‌ی «یارانی که ابلق پهلوانی بر گوشه کلاه طرّاری بند می‌کردند» این لفظ ترکیبی است از «یار + ان (نشانه جمع) + ی (نکره)»، بنابراین این واژه اسم عام است برای گروهی از ساکنان استرآباد، که به قرینه‌ی واژه‌هایی چون: «پهلوانی»، «طرّاری»،

۴۸ - وقفنامه باغچه حاجی علی‌اکبر استرآبادی، ۱۲۵۹ق. (آرشیو محمود اخوان مهدوی)



«نوحه»، «حضرت آدم»^{۴۹} و «بابا»، می‌توان گفت این لفظ مترادف «عیار»، «جوانمرد»، «فتی»، «قلندر» و امثال آن است. هر کدام از اصطلاحات مذکور دارای مفهوم خاصی هستند و به گروه خاصی اطلاق می‌شده است، لکن، گاهی در طول زمان این اصطلاحات به هم آمیخته و مترادف شده‌اند. بنابراین منظور از جوانمرد، فتی، عیار، قلندر و مانند این‌ها در این‌جا، گروهی از پهلوانان و یلان کوی و برزن و بازار هستند، که یا به اندیشه‌های صوفیانه و فتوت‌گرایی دارند و یا در ظاهر، خود را به آن منصوب می‌کرده‌اند. همان‌طور که می‌دانیم جوانمردان (فتیان) کسانی هستند که تصوف را به میان کوچه و بازار آورده و در ادوار گذشته در حفظ امنیت شهرها نقش داشته‌اند، اما رفته‌رفته و به مرور زمان، مانند هر حزب و دسته‌ی دیگری، دچار انحرافات شده و از قدرت خود در مسیر زورگیری و آزار و اذیت مردم و ایجاد فتنه و فساد و طراری استفاده می‌کردند؛ چنان‌که نمونه‌ی معاصر آن‌ها «جاهلان»، «گردن‌کلفت‌ها» و «بزن‌بهدارهای» عصر پهلوی هستند که در ظاهر از ضعفای حمایت می‌کردند، اما در اصل، خود عامل ایجاد آزار و اذیت بودند؛ یعنی از افراد ضعیف - به‌خصوص بازاریانی که افراد ترسو یا ضعیف بودند - باج می‌گرفتند تا با آن‌ها کاری نداشته باشند و آن‌ها را آزار و اذیت نکنند و این‌گونه شرّ را، که خودشان بودند، از سرِ باج‌دهندگان کم می‌کردند. به هر صورت، وجود واژه‌های «یاران، پهلوان، طرار، نوحه، حضرت آدم و بابا» در متن پیش‌رو، نشان از رواج آئین‌های پهلوانی، عیاری و فتوت، در شهر استرآباد افشاری دارد، البته شواهد متعدّد دیگری از دوره‌ی صفویه تا دوره‌ی

۴۹ - حضرت آدم: در برخی از فتوت‌نامه‌ها، پیدایش آئین فتوت را منسوب به زمان حضرت آدم (ع) دانسته و آدم (ع) را نیز نخستین فتی می‌دانند.